



شهادتنامه شیخ محمد کاظم شبیر خاقانی

اسم کامل: محمد کاظم شبیر خاقانی

تاریخ تولد: 15 خرداد 1333 هجری شمسی مطابق با سال 1954 میلادی

محل تولد: خرمشهر، ایران

شغل: مدرس علوم اسلامی و فلسفه و عرفان

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۹ مهر ۱۳۹۱

مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با آقای محمد کاظم شبیر خاقانی تهیه شده و در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۹۳ توسط محمد کاظم شبیر خاقانی تأیید شده است. شهادتنامه در 5۸ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده دیدگاه های مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی باشد.

شهادتنامه

پیشینه:

1. من محمد کاظم شبیر خاقانی فرزند آیت الله العظمی شیخ محمد طاهر شبیر خاقانی هستم، که قبل از خروج از ایران دروس حوزوی همچون فقه و اصول و فلسفه و عرفان را تدریس می کردم و این تدریس در سوریه و کویت نیز ادامه پیدا کرد.

روز اول انقلاب:

2. روز اول انقلاب در حالیکه یکی دو ساعت از انقلاب می گذشت و مردم به هم تبریک می گفتند و خوشحال بودند که انقلابی صورت گرفته، عده ای از مردم آمدند و پرسیدند آقا { آیت الله العظمی شیخ محمد طاهر شبیر خاقانی } کجاست، ما به آنها گفتیم که آقا داخل منزل هستند.
3. آنها خبر آوردند که به بازار و به خانه ارتشی ها و شهربانی، فرمانداری و تقریباً به همه جا حمله شده است، الان نزدیک رودخانه که روبروی شهربانی است در حدود 25 تا 30 نفر از افرادی که به گونه ای در زمان شاه سمتی داشتند چه سرباز چه کارکنان شهربانی چه درجه دار و غیره توسط مردم دستگیر شده اند، بعضی از این افراد را لب رودخانه گذاشته بودند تا با چاقو سرشان را ببرند، ما تعجب کردیم! آقا سوال کردند که این افراد چه کسانی هستند؟ و فرمودند من تصور نمی کنم یک مسلمان چنین کاری را انجام بدهد. گفتند آقا اسم هایشان فلانی و فلانی و فلانی است.
4. افرادی را که نام بردند همه از افرادی بودند که تا دیروز پشت سر آقا به عنوان افرادی متقی و مؤمن نماز می خواندند، بعد آقا به من وعده ای که همراه ما بودند گفتند بروید و ببینید واقعا چنین چیزی واقعیت دارد یا نه؟
5. این واقعه در اولین روز انقلاب اتفاق افتاد به طور قطع نمی توان گفت که این افراد چه کسانی بودند و از چه طبقه ای؟ آنها از همه اقشار جامعه مثل کاسب، معلم، جوانان، بازاریان و غیره بودند و همه با یکدیگر جمع شده بودند تا به عنوان انقلابی در کنار رودخانه یک دادگاه انقلابی تشکیل دهند و ما وقتی به آنجا رسیدیم افراد خاصی را ندیدیم که بگوییم فقط جوان ها بودند یا فقط بازاریان یا فقط آخوندها، افراد مختلفی از فارس و عرب در آنجا گرد هم جمع شده بودند.

6. ما تا دو سه ماه تصور می کردیم که این افراد خودسرانه و از روی جنبش انقلابی این کارها را انجام می دهند و اصلا به خودمان اجازه نمی دادیم که تصور کنیم آنها رابطه ای با قم و یا تهران دارند، ولی متأسفانه ثابت شد که اکثر این افرادی که ما به عنوان تندرو به آنها نگاه می کردیم با حزب جمهوری در تهران و قم ارتباط مستقیم داشتند و طولی نکشید که اکثر کارها در خرمشهر به ریاست آنها در آمد یعنی فرماندار و شهرداری و کارهای ارتشی و کمیته ها و نقابداران و تمامی پست ها و سمت ها از بین آنان تعیین می شد.
7. متوجه شدیم اسلحه هایی که از تهران میامد و به دست نقابداران داده می شد از طریق این افراد تقسیم و به دست آنها می رسید و افرادی که از تهران یا از قم به عنوان قاضی میامدند به خانه آنها میرفتند و با آنها نشست و برخاست می کردند. پس اینها افراد عادی نبودند.
8. یکی از آنها که نامش را ممکن است خیلی ها شنیده باشند آقای محمد جهان آرا است، افراد دیگری که اکثرا سمت های مهمی داشتند و جزو این گروه ها بودند مثل شمخانی، یا برادران فروزنده، یا شخصی بنام آل بوغیبیش، از این گروه بودند، چون من اکثر بچه های خرمشهر و آبادان را بیشتر از بچه های اهواز یا جاهای دیگر می شناختم.
9. آنها در روزهای اول انقلاب بدون هیچ دلیل مشخصی و صرفا به دلایل ساواکی بودن، در شهربانی کار کردن، در فرمانداری کار کردن، و یا در ارتش بودن و بهانه های دیگر مردم را دستگیر می کردند، و ما وقتی به آنجا رسیدیم در حدود 40 تا 50 نفر را دیدیم که مجروح شده بودند.
10. آنها را لب رودخانه برده بودند و وقتی پرسیدیم با آنها چه کار می خواهید بکنید گفتند می خواهیم شادی مردم را کامل کنیم! منتظریم که تعداد این 40-50 نفر به 100 نفر برسد تا همه آنها را یکدفعه در لب شط مثل گوسفند سر ببریم، به آنها گفتم که به دستور چه کسی شما این کارها را می خواهید انجام دهید؟ گفتند دستور نمی خواهد، اینها انسان های جنایتکاری بودند که در زمان شاه جنایت های زیادی انجام داده بودند و یک جانی و مجرم دیگر احتیاج به قاضی و دادگاه ندارد، اینها جرم و جنایتشان ثابت شده و قطعی است، به آنها گفتم ما چنین رفتاری در اسلام نداریم، اگر حتی مجرم صد در صد هم باشد باید تحویل دادگاه داده شوند.
11. مرحوم شیخ شبیر خاقانی به طور کامل با این اعمال و روش ها مخالفت کردند ایشان نظرشان این بود و تأکید می کردند که روش حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع) که همان عفو عمومی است باید اجرا گردد.

ملاقات با آیت الله خمینی 5 ماه بعد از انقلاب

12. رفتن آقا به قم [برای ملاقات با خمینی] بعد از انقلاب فقط یک مسأله ای در رابطه با خرمشهر (محرره- عربستان یا خوزستان) نبود بلکه در رابطه با کل ایران و کل انقلاب بود یعنی کل انقلاب برای آقا مورد سؤال بود، چرا؟ چون تمام کارها بر خلاف اسلام انجام می شد، آقا می گفتند که ما چیزی به عنوان ولایت مطلق فقیه نداریم و به آقای خمینی گفتند من از شما تعجب می کنم تحت چه مجوزی امثال خلخال را به عنوان قاضی شرع معرفی کردید.
13. یکی از موضوعاتی که در این جلسه با آقای خمینی مطرح شد این بود که آقا به آقای خمینی گفتند: آقای مدنی آدمی است که خوی ارتشی دارد ایشان به آقای خمینی گفتند که او را کنار بگذارید و یک انسان معقول و سیاستمدار مؤمن بیاورید که بشود با او مسائل را مطرح کرد.
14. آقای خمینی در جواب گفتند: آقا حق با شماست من شکی در صحت سخن شما ندارم شما یک مرجع و یک فقیهی هستید که من نمیتوانم در هر سخن یا گفتاری که می گوئید شک و تردیدی در صحت آن داشته باشم ولی آقا ما چه بکنیم زیرا ما در زمان قحط الرجال هستیم.
15. وقتی به همراه آقا به خرمشهر بازگشتیم معتقد بودیم که آقای خمینی این ایرادها را قبول کرده است آخرین حرف آیت الله خاقانی به آقای خمینی این بود که آقا: من تمام مسائل را به شما گفتم و شما هم همه را تأیید کردید و هیچ ایرادی بر این مسائل طرح شده نگرفتید من 3 تا 4 روز بعد از این جلسه در قم هستم و وقتی هم به خرمشهر بازگردم 3 روز منتظر می مانم که ببینم آیا شما به وعده هایی که به من دادید پایبند خواهید بود یا خیر؟ اگر وعده ها انجام داده شد و دیدم که واقعا تغییری حاصل شده است و دادگاه های انقلاب از اعدام ها و تصرف در اموال مردم تحت عناوین مختلف دست برداشتند و ببینم مجلس انتخابی شما واقعا حقوق ملیتها و قومیت ها را در نظر می گیرد و تمام اموری را که به شما گفتم اجرا می شود من همان خواهم بود که انقلاب را قبل از انقلاب تأیید کرده بودم و بعد از انقلاب هم تأیید خواهم کرد و گرنه آقای خمینی: منتظر خبر آوردن دیگران در رابطه با من نباشید من از همین جا به شما می گویم روز چهارم بعد از بازگشت به خرمشهر اگر دیدم به آنچه وعده داده اید عمل نشود بر بالای منبر رفته و خواهم گفت که ما انقلاب کردیم که یک نظام دیکتاتوری و ظالم را برداریم و به جای آن نظام عدل اسلامی را پیاده کنیم نه اینکه یک نظام دیکتاتوری برداشته شود تا به جای آن یک نظام دیکتاتوری دیگری منسوب به اسلام جایگزین آن گردد.

16. وقتی که سخن آقا تمام شد آقای خمینی به آقا گفتند: آیا شما صحبت هایتان تمام شد؟ آقا فرمودند بله، سپس آقای خمینی گفتند می توانم چیزی را به عنوان گله به شما بگویم؟ آقا گفتند بله، هر چیزی را که دارید بگویید من ناراحت نمیشوم آقای خمینی گفتند: آقا افرادی برای من خیر آوردند که شما در یکی از روزها در مسجد امام صادق (ع) مسجد خودتان در خرمشهر (محمره) منبر رفته بودید و بعد از اینکه خیلی از مسائل را مورد انتقاد قرار دادید گفتید که این انقلاب هیچگونه ربطی به اسلام ندارد بلکه برای لکه دار کردن شریعت اسلامی آمده است و تمام افرادی که بر سر این انقلاب هستند افرادی وابسته به بیگانگان و استعمار هستند که این سخن شامل همه ما میشود، آیا این کلمات را شما در سخنرانی مطرح کرده بودید؟

17. آیت الله خاقانی جواب دادند: من کسی نیستم که سخنی بگویم سپس آن را انکار نمایم، آری بار دیگر تاکید می نمایم که در صدر این نظام و در مراکز مختلف افرادی هستند که کارهایی را که هیچگونه با شریعت اسلامی رابطه ای ندارد را انجام می دهند و تمام این اعمال را از اعدامها و مصادره کردن اموال مردم و حمله شبانه به خانه مردم برای ایجاد رعب و وحشت و صدها کار ناروای دیگر را انجام می دهند و همه این اعمال را به اسلام نسبت می دهند و من بارها با آنها تماس گرفته و گفته ام که این کارها نادرست است و اسلام دین عدالت و رحمت است ولی متأسفانه در تمام این مدت گوش شنوایی ندیدم و بارها به آنها گفتم اگر چنانچه حرف این جانب را نمی پذیرید و یا اینکه شریعت اسلام را نمی شناسید به افرادی که به آنها اعتقاد دارید یا از آنها تقلید می کنید سوال کنید و قطعاً به این نتیجه خواهید رسید که این کارها مخالف شرع مبین اسلام است و من نمی توانم در برابر لکه دار کردن اسلام سکوت اختیار نمایم بنابراین می گویم این افراد بعد از تمام این تذکرها و نصیحت ها اصرار آنها بر کارهای ناروا گویای این است که این افراد در هر سطح و مقامی که باشند چه در لباس روحانی یا غیر آن حتماً از طرف بیگانگان برای لکه دار کردن اسلام مأموریت دارند و بنده نگفته ام که تمام افرادی که مسؤولیت هایی در این حکومت دارند مشمول این حکم هستند .

18. جواب آقای خمینی این بود که گفتند آقا حرف شما صد در صد صحیح و درست است ولی سعی خواهیم کرد که این افراد ناپاک و افراد خائن را إن شاء الله با کمک همدیگر از کار برکنار کنیم. من شخصاً واکنشی از آیت الله خمینی ندیدم که به نظر بیاید ایشان با مطالبی که آقا مطرح کرده بودند مخالفتی داشته باشند فقط برای ثبت در تاریخ می گویم که آقا معمولی نشسته بودند و در برابر ایشان آقای خمینی دو زانو نشسته بودند و این نشستن به عنوان احترام بود.

19. از همان اول که آقا سخنرانی را آغاز کردند عصبانی و ناراحت بودند از آنچه که در ایران از کارهای نادرستی که به اسم اسلام انجام میشد آیت الله خمینی می گفتند: آقا شما از ستون های انقلاب، ناراحت نباشید وجود شما برای ما گرانهاست از اول تا آخر جلسه آقای خمینی متبسم

بودند که معمولا در اکثر نشست هایشان اینگونه نبودند، در جلسه ای که بین ایشان و آقا صورت گرفت سعی آقای خمینی این بود که آقا فقط عصبانی نشوند و سعی می کردند که عصبانیت آقا را مقداری پایین بیاورند با کلماتی همچون امر بفرمایید ما اطاعت می کنیم ، و در طول تمام جلسه احساس نکردم که ممکن است چیز دیگری پشت پرده باشد، می شود اینطور بیان کرد که ما با امید به وعده هایی که تحقق پیدا خواهد کرد به خرمشهر بازگشتیم.

درگیریها و حمله پس از ملاقات با آیت الله خمینی

20. بعد از چهار روز از بازگشت ما آقا منبر رفتند و تمام سخنانی که با آقای خمینی مطرح شده بود را روی منبر علنا بیان نمودند. بعد از آن ما احساس کردیم که خرمشهر تبدیل به پادگانی شده یعنی سیل بسیجی ها و ارتشی ها از تمام نقاط وارد خرمشهر شدند . شما می دانید که اوائل انقلاب هنوز عنوان پاسدار و بسیجی وجود نداشت اکثرا کاماندو یا ارتشی یا نیروی دریایی، شهربانی و ژاندارمری و از این قبیل بودند و بسیاری از آنهايي که بعد از سخنرانی وارد خرمشهر شدند تحت عنوان بسیجی آمده بودند که در خوزستان حوادثی اتفاق افتاده و به عنوان خدمت به اسلام وارد این شهر شدند و می خواستند یک وظیفه دینی انجام دهند تا خدمتی به اسلام کرده باشند.
21. برای تأیید این مطلب باید عرض کنم روزی که به خانه ما حمله شد، یک شبانه روز ما را در مسجد امام صادق (ع) که مسجد آقا بود گذاشتند و افرادی که به ما حمله کرده بودند اکثر آنها نقاب پوشیده بودند چون از فرزندان خرمشهر و یا آبادان و اهواز بودند و می خواستند که شناخته نشوند ما این نقاب داران را نمی شناختیم ولی حمله آنها باعث این شد که افرادی کشته و تعدادی هم زخمی بشوند.
22. اولین شبی که عده ای را در مسجد به عنوان ضد انقلاب دستگیر کردند همان شب 7 نفرشان را اعدام کردند، در طول تاریخ بشریت و هیچ کجای دنیا نشنیدیم که افرادی را از مسجد بگیرند و بعد از 3 تا 4 ساعت اعدام کنند!؟
23. یک دادگاه ظاهری برای ایجاد رعب و وحشت در منطقه در دبیرستانی نزدیک پل خرمشهر به عنوان دادگاه انقلاب ایجاد کردند و مردم را در آنجا اعدام می کردند.

24. در روزی که مجلس مسأله آقای مدنی را مطرح کرد بعضی از نماینده های مجلس گفتند که آقای مدنی سعی می کرد با صحنه سازی از قبیل درست کردن دادگاه های کاذب و یا منفجر کردن لوله های نفت و کارهایی از این قبیل خودش را می خواست به عنوان یک قهرمان ملی معرفی کند تا شاید به ریاست جمهوری برسد، و این امر را من نمی گویم بلکه خود مجلس ایران گفته بود، و در واقع یکی از اتهامات اصلی او همین بوده است و ما نمی دانیم که حمله به خانه ما زیر سر ایشان بوده است یا خیر لیکن کارهایی که از آقای مدنی در طول این ایام صورت گرفت از کشتار مردم و چهارشنبه سیاه و غیره نشان می دهد که او انسان نادرستی بود.

25. مسأله چهارشنبه سیاه از چندین روز قبل از آن شروع شده بود و فقط منحصر به همان روز چهارشنبه نبود، بعد از اینکه مسائل روز به روز به مراحل بحرانی کشیده شد در خرمشهر دو مکان به عنوان مرکز سیاسی خلق عرب و مرکز فرهنگی خلق عرب تشکیل شد در برابر این دو مرکز که به عنوان مرکز عرب می باشد کانون فارسی یا یک کانون به عنوان جوانان فارس ایران نیز وجود داشت و بعد کمیته ها هم بوجود آمدند بعد از آن آقای مدنی برای دیدن آقا میاید و عنوان می کند که ما از شما می خواهیم که از عرب های منطقه بخواهید مرکز فرهنگی و مرکز دومی که به عنوان مرکز سیاسی خلق عرب بود را ببندند و محل هایشان را تحویل ما بدهند.

26. آقا گفتند: من حاضر هستم به شرط اینکه شما به من قول بدهید که کانون و چند جایی که با عنوان های مختلف و عنوان ناسیونالیستی دارند را شما هم ببندید ولی شهربانی و ارتش و ژاندارمری و مراکز دولتی را تقویت کنید و من ضمانت می کنم که عرب ها آن محل ها را به شما تحویل دهند ولی اگر قصد شما از بستن این کانون ها این است که مکان های دولتی را پس بگیرید باید بگویم که این مکان ها اصلا دولتی نبوده اند بلکه رضا خان بعد از تسلط پیدا کردن به منطقه از مردم به زور گرفته بود و آنها جزء املاک و دارایی های مردم شمرده می شدند، و اگر نظر شما این است که وجود این افراد و اینکه بعضی ها اسلحه دارند برای وحدت یک شهر یا برای ایران درست نیست شما آن دیگر کانون ها و گروه ها را بردارید و آنها را خلع سلاح نمایید و من هم این ها را بر می دارم و اگر کسی اسلحه ای داشته باشد نیز از آنها گرفته خواهد شد که مشکلی ایجاد نشود تا فردا عرب ها نگویند که ما آنچه را که در دست داشتیم تحویل دادیم ولی آن کانون ها هنوز برپا هستند، مدنی قبول کرد و قول داد تمام این ها برداشته شوند.

27. مدنی رفت و بعد از چند روز که بازگشت هیچ کاری انجام نداده بود چون کانون هایی که در خرمشهر کار می کردند از افرادی چون جهان آرا و فروزنده ها تشکیل شده بودند که از مدنی هم قوی تر بودند، مدنی دوباره اصرار کرد و آقا دوباره همان جواب را دادند و گفتند اگر مسأله اسلحه است، شما کانون و امثال کانون را که پر از اسلحه است بردارید من هم عرب ها را مجبور می کنم که اگر اسلحه ای داشته باشند تحویل دهند، منظورشان همان کمیته های انقلابی و کانون و امثال آنهاست که مسلح بودند.

28. دوباره چند روز می گذرد و کاری صورت نمی گیرد اعضای این کانون ها به سرکردگی سه برادر فروزنده و جهان آرا و امثال آنها به کارشان ادامه می دهند مدنی دوباره میاید و اصرار می کند و آقا می گوید من به شما راه اصلاح را نشان دادم و او جواب می دهد آقا الان از طرف تعدادی از روحانیون خرمشهر و آبادان که بعضی ها عرب هستند زیر فشار هستم که اگر این مراکز خلق عرب را نبندم مردم اینگونه برداشت می کنند که دولت ضعیف است و آقا دوباره جواب دادند که من راه حل را به شما گفته ام ولی الان که شما اصرار دارید برای اینکه خونریزی در شهر رخ ندهد من قبول میکنم، من به دنبال این آقایان خواهم فرستاد و با آنها صحبت می کنم و مطمئن هستم که قبول خواهند کرد و این مکان ها را ترک خواهند کرد ولی ممکن است جاهای دیگری خودشان اجاره کنند وزیر نظر دولت پیگیر بدست آوردن حقوقشان باشند به شرطی که هیچکدام اسلحه و حتی کلتی هم نداشته باشند.

29. آقا با مدنی روز سه شنبه صحبت کردند و ضمانت دادند که روز پنجشنبه مکان ها تحویل داده میشود آقای مدنی هم قبول کردند، ورقه ای هم آوردند و طرفین امضا کردند شاهدانی هم ناظر بر این قرار داد بودند این مدرک در حمله ای که به ما شد از بین رفت.

30. فردایش که روز چهارشنبه بود به آقا خبر رسید که آقای مدنی با کمک ارتش و غیره قصد دارد که شب به مراکز خلق عرب حمله کنند آقا زود به دنبال برادرش به نام آیت الله شیخ عیسی خاقانی می فرستد و توافق نامه را به او می دهد که پیش آقای مدنی برود که آیا برنامه حمله صحت دارد یا خیر؟ و بپرسد که چرا با وجود توافق نامه می خواهید حمله کنید، همان شب آقای شیخ عیسی خاقانی با چند نفر به نزد آقای مدنی می روند، و جلسه شان در حدود 2 تا 3 ساعت طول میکشد.

31. آقای شیخ عیسی باز می گردد و می گوید آقای مدنی قبول نمی کند و می گوید درست است که من امضا کردم ولی الان از بالا برای من دستور آمده که اگر چنانچه پس فردا روز پنجشنبه به دستور آقا این اماکن خالی شود دولت دیگر آن دولت نیرومند در ذهن مردم نخواهد بود بنابراین حالا که توانش را دارید قدرت نشان بدهید و این کار را انجام دهید.

32. آقای شیخ عیسی گفتند خیلی اصرار کردم که این کار درست نیست این افرادی که به عنوان روحانی به شما دستور میدهند اگر روحانی و انسان بودند که این حرفها را نمیگفتند آدمکشی و خونریزی و ظلم و جنایت دور از روحانیت و انسانیت است .
33. آقای شیخ عیسی گفتند که در نهایت آقای مدنی قبول کرد که دوباره پایبند قرار خودش باشد که شب چهارشنبه حمله نکند و تا روز پنجشنبه صبر کند تا این مکانها تحویل داده شوند آقا گفتند پس الحمد لله خطر رفع شد و هیچ جای نگرانی نیست.
34. یکی دو ساعت بعد شنیدیم همه جا هجوم و حمله آغاز شده و صدای رگبار همه جا شنیده میشود و گویا خرمشهر تبدیل به یک پادگان شده بود.
35. زد و خورد ها شروع شد و آقا پرسیدند که چه اتفاقی افتاده؟ سؤال کردیم و با همه جا تماس گرفتیم و فهمیدیم که به آن دو مکان در همان شب که بعدها به اسم شب چهارشنبه سیاه معروف شد حمله شده یعنی حتی یک روز بعد از تعهد نامه هم صبر نکردند.
36. در روز سه شنبه موقع نوشتن قرار داد آقا به مدنی گفته بود که من به عنوان یک مرجع شیعه به شما این را میگویم که برای اصلاح مردم و برای اینکه خونی ریخته نشود مسائل را بدتر نکنید و پنجشنبه صبح مکانها تحویل داده میشود ولی متأسفانه حمله کردند به خاطر همین نمیتوانم بگویم که مدنی آدم خوبی بود.
37. مرحوم آیت الله خاقانی پیش بینی کرده بودند که یک حمله ای اتفاق خواهد افتاد لیکن در ضمن روزهای طولانی زیرا در طول ماههایی که آقای مدنی آنجا بود از روش کارشان یک چنین انتظاری میرفت زیرا در بسیاری امور قول میداد ولی واقعا به آنها عمل نمیکرد.
38. همان شب نزدیک پل خرمشهر در منزل یکی از شیوخ عشایر عرب خرمشهر که از طرفداران دولت بود جلسه ای تشکیل داده شد خیلی از سران عشایر و غیر عشایر در آنجا دعوت شده بودند و این جلسه به ریاست ناخدا خوشنام که رئیس نیروی دریایی خرمشهر بود تشکیل شد.
39. آن شب جلسه تا نزدیک اذان صبح به طول انجامید آن جلسه را برای این ترتیب داده بودند که خیلی از عرب ها و افرادی که مخالف دولت بودند به آن جلسه دعوت شوند آقای مدنی برنامه را تهیه کرده بود که اینها را اول زندانی کنند که نتوانند کاری بکنند بعد منزل آیت الله خاقانی را تحت محاصره قرار دهند بعد کوت الشیخ که آن طرف پل است با خرمشهر رابطه اش قطع شود که شد.

40. رابطه خرمشهر و آبادان یا خرمشهر و کوت الشیخ آن شب قطع شده بود راه خرمشهر اهواز را هم قطع کرده بودند این مسائل گویای این است که آقای مدنی تصمیم داشت که آن شب همه را بکشد و کارهایی که انجام داد از باب اشتباه نبوده است و بعد از این واقعه سه شبانه روز پشت سر هم بسیاری از مردم در خرمشهر کشته شدند و میتوان گفت دهها بلکه صدها کشته و زخمی بر جای گذاشته شد.

41. بعد از سه الی چهار روز باری دیگر مدنی افرادی را پیش آقا فرستاد که من اشتباه کردم و پیش آقا آمد و گفت من گول روحانیت را خوردم چه روحانیت این منطقه و چه روحانیت عرب آبادان و اهواز، آنها بودند که اصرار کردند که من باید این کار را انجام دهم من حالا متوجه شدم که خطایی بوده و اشتباه کردم و اسلام راه عفو را باز کرده است و من خواهان عفو و پوزش هستم، آقا در جوابش گفتند مسأله، مسأله شخصی بین من و شما نیست، حق شخصی من نیست که شما آمدید از من پوزش میخواهید خونهایی که به زمین ریخته شد را چه کسی جواب میدهد؟ افراد بی نوایی که ماندند، زنهایی که بیوه شدند و فرزندان که یتیم شدند چه کسی جواب آنها را میدهد؟ و کارهایی را که انجام دادید چه میشود، رعب و وحشتی که در شهر راه انداختید چه میشود؟

42. این موضوع را اکثر مردم نمیدانند که خود مدنی آمد و به اشتباه خود اعتراف کرد و گفت که از طرف خودم و از طرف آقای بازرگان و از طرف همه از شما معذرت میخواهیم و راه حل را از شما میخواهیم آقا گفتند که راه حل این است اگر واقعا صادق هستید تمام افرادی را که به مردم حمله کرده اند و در کشتار و غارت مردم شرکت کرده بودند را به محاکمه بکشانید البته نه در دادگاههای شما چون من دادگاههای شما را نمیپذیرم، قضات شرع قضات حقیقی هستند نه دادگاههایی که زیر نظر ستاریان، خلخالی، و این قبیل مجرمان اداره میشود، دادگاهها باید زیر نظر من باشند من قاضی نمی‌شوم ولی افرادی که قاضی هستند رامیشناسم باید زیر نظر آنها باشد، آنها باید فقیه و مجتهد باشند، افرادی که نجات پیدا کردند اگر زیر 18 سال باشند و برای زنهایی که از این کشتار نجات پیدا کردند دولت باید حقوق ماهیانه تعیین کند، دولت باید علنا اعتراف به اشتباه خود بکند و بگوید که مردم خائن نبودند و مردم بد نبودند، تمام اینها باید در رادیوهای ایران اعلام گردد من حاضر نیستم که مردم را علنا بکشید و بعد بیایید در خانه من بنشینید دو نفره با هم صحبت کنیم، من احتیاج ندارم که کسی دست من را ببوسد .

43. تمامی این مسائل دوباره نوشته میشود و آقای مدنی امضا میکند که ما حاضریم همه را به دادگاه بکشانیم و همه افرادی که در این کشتار نقش داشتند محاکمه بشوند و چنین و چنان بشود و در این جلسه هر چه آقا میگفت مدنی قبول میکرد این مسأله به طور کلی این بود که میخواستند به آقا بگویند که ما سوء نیت نداریم ولی بعد از آن مسأله حمله به منزل خود آقا صورت میگردد.

44. خودم شخصا با اکثر اشخاصی که در چهارشنبه سیاه کشته شدند آشنایی داشتم. یکی از آنها شخصی بود به نام عباس که راننده آقا بود او در آنروز زخمی میشود همه هم دیدند که وضعش رو به بهبودی بود ولی اشخاصی میروند او را روی تخت بیمارستان با شلیک دو گلوله همانجا اعدام میکنند.

45. همین حادثه و حوادث مشابه باعث شد که خیلی از زخمی های چهارشنبه سیاه از ترس به بیمارستان مراجعه نکنند.

46. در آن زمان آقای مدنی، جهان آرا و فروزنده ها رئیس بودند، آقای ناصر جبروتی را فقط یک روز دیدم و نمیشناختم که این شخص کیست البته موضوع او مربوط به حمله به خانه ماست و نه چهارشنبه سیاه.

47. عباس راننده فرزند شخصی به نام حسین بود وی از عربهای خرمشهر واز محله کوت الشیخ بود الان من اسمهای دقیق کسانی را که در آنروز کشته و یا زخمی شدند را به یاد ندارم زیرا بیشتر از 35 سال از آن تاریخ گذشته است لیکن میشود اسمهای آنها را پیدا کرد.

حمله به خانه آیت الله خاقانی

48. بعد از اینکه آقا از آن سخنرانی که قبلا در مورد آن صحبت کرده بودم باز میگردند بعد از چند روز به منزلشان، مسجد و مدرسه حمله میشود و ما را به قم جایی که 7 سال در اقامت جبری بودیم تبعید میکنند و مرحوم آیت الله خاقانی در آنروزها حدود 69 سالشان بود و در آنوقت من 24 ساله بودم.

49. حدود نیم ساعت قبل از اذان ظهر به خانه و مدرسه و مسجد آقا و از تمام اطراف به ما حمله کردند. بعضی ها از اسلحه هایی برای زدن مسجد استفاده میکردند که از این اسلحه ها برای زدن هواپیما استفاده میشد و از روی جیبهای ارتشی مسجد را به رگبار بستند خیلی ها زخمی شدند و نمیخواهم نام کسی را اینجا ببرم چون امکان دارد که برای خودشان یا خانواده هایشان در ایران مشکلی ایجاد شود.

50. همه ما را که در خانه بودیم به مسجد آوردند عده ای که از اطراف خرمشهر برای مناسبت خاصی در مسجد که حدود 50 الی 60 نفر بودند و برای نماز ظهر آماده میشدند همه را دستگیر و در مسجد آقا که به اسم مسجد امام صادق (ع) است نگه میدارند بعد از نماز مغرب و عشا آقای ناصر جبروتی آمد و به آقا گفت دستور آمده که فقط شما و آقا زاده که بنده باشم در مسجد بمانید و تمام فامیلان با زنها و بچه ها باید به دادگاه

انقلاب تحویل داده شوند بچه ها و خانواده ما و مادر و خواهران و همسر من همراه با دختر 3 ماهه ام را به همان دبیرستانی که نزدیک پل خرمشهر بود و دادگاه انقلاب شده بود بردند.

51. دوباره ناصر جبروتی آمد و به من گفت آقا متأسفم که این مسأله را به شما میگویم؛ دستور از امام آمده که شما را هم باید به دادگاه انقلاب ببریم گفتم من اول به آقا بگویم بعد با شما میایم به آقا گفتم آقای جبروتی اینجاست و میگوید دستور آمده که من را نیز آنجا ببرند و شما تنها اینجا باشید آقا گفتند آقای ناصر را صدا کنید تا ببینم این دستور از طرف چه کسی صادر شده است، ناصر جبروتی را صدا کردم و آقا به او گفتند شما تمام زنها و بچه ها را با هم به دادگاه انقلاب بردید و گفتید شما ممکن است احتیاج داشته باشید برای وضو گرفتن و غیره پسران کنار شما باشد الان دوباره میگویید که دستور آمده من پسران را نیز به دادگاه انقلاب بفرستم؟ این دستور از طرف کیست؟ ناصر جبروتی میخندد و میگوید آقا شما چطور از من سؤال میکنید که این دستور از طرف کیست؟ من به شما گفتم در رابطه با شما دستور را از امام خمینی گرفته ام.

52. ناصر جبروتی رفت و بعد از 20 دقیقه بازگشت و گفت من با آقا صحبت کردم و ایشان گفتند که پسران پیش شما باشد مسأله ای نیست، در نهایت من نزد پدرم در مسجد ماندم یعنی فقط ما مانده بودیم و بقیه همه پاسدار و ارتشی و کماندو و امثال آنها بودند.

53. متأسفانه این مسأله را هم برای ثبت شدن در تاریخ بگویم که آقا وقتی نماز مغرب و ظهرشان را میخواندند پاسدارها و کماندوها دور آقا حلقه زده بودند و همینطور راه میرفتند و میگفتند که آقا نماز به درد نمیخورد خوارج نهروان هم نماز میخواندند، یعنی میخواهم این را بگویم که متأسفانه علمای دین در طول تاریخ چنین اهانتهایی ندیده بودند که یک شخص یا یک حکومت به عنوان حکومت شیعه به یک مرجع بگوید خوارج نهروان هم نماز می خواندند.

54. حدود نیم شب دوباره آقای ناصر جبروتی برای سومین بار میاید و من را صدا میکند و میگوید امام خمینی تماس گرفت و دستور داد که همه خانواده شما را به منزل بازگردانیم و بعد از یکی دو ساعت همه برگشتند.

55. آن شب همسر من که الان هم اینجاست میگوید وقتی که اعدامها را شروع کردند بعضی از دخترها که تصور میکردند اعدامی ها از اعضای خانواده و اقوام نزدیک خودشان هستند، از حال میرفتند یعنی فشار روحی فوق العاده ای ایجاد کرده بودند البته این را هم بگویم زن و بچه های ما را مجبور نکردند که اعدام کردن را ببینند ولی بقیه را با کتک و زور به حیاط مدرسه برده بودند و بعضی ها را مجبور کردند که شاهد اعدام اقوام خود باشند آنقدر زندانی ها را کتک زده بودند که هیچ صحبتی نکنند و تمام این کارها برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم بوده است.

تبعید به اهواز و حصر خانگی در قم

56. ما را به اهواز بردند و سه تا چهار روز در آنجا بودیم بعد ما را به وسیله یک هواپیمای ارتشی به یکی از فرودگاههای نظامی تهران واز آنجا با دو هلیکوپتر به قم بردند.

57. وقتی ما رفتیم حاج احمد خمینی به مرحوم آقا گفتند شما یک جوهر گرانبهایی هستید و من از طرف امام سلام ایشان را برای شما میرسانم ایشان پیغام دادند که به آیت الله العظمی خاقانی بگویید که چنین برداشت نکنند که ما خواستیم ایشان را از خرمشهر دور کنیم آقا گفتند که شخصیتی مثل شما جایشان در نجف اشرف است، جایشان در قم است، آقا میگویند که ما تشخیص دادیم که بعضی از کمونیستهای عرب خوزستان قصد کشتن شما را دارند و برای همین ما شما را آوردیم که اینها نتوانند سوء استفاده بکنند و خدایی نکرده شما را بکشند و وانمود کنند که جمهوری اسلامی این عمل را انجام داده است ما به خاطر این و به خاطر اینکه حوزه ها بتوانند از علم عظیم شما واز وجود گرانبهای شما استفاده کنند شما را به اینجا آوردیم.

58. مدنی یک خوی ارتشی و ناسیونالیستی داشت و خیلی از کارها را انجام داد که خود دولت بعدها اعتراف کرد که آدم خائنی بوده است مجلس هم آقای مدنی را به عنوان یک خائن وابسته به آمریکا معرفی کرد وخواستند که مدنی را به محاکمه و به دادگاه بکشانند که او فرار کرد پس ما تنها کسانی نیستیم که آقای مدنی را متهم میکنیم بلکه دولت جمهوری اسلامی به وسیله 21 اتهام و زیرعنوان 5 اتهام اصلی آقای مدنی را متهم کرده بود و این موضوع در آرشیو مجلس ایران نیز موجود است.